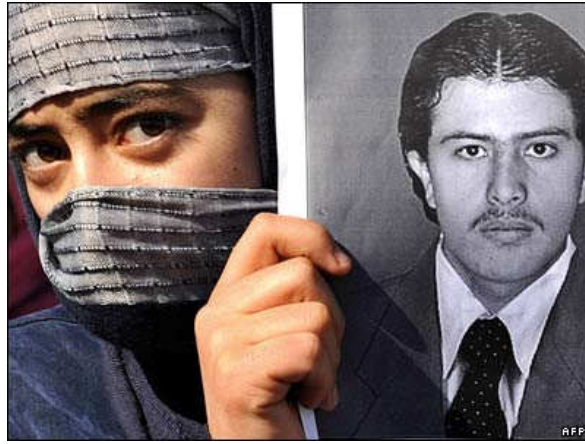




محمود نجفی



دین اداری، خبر اسیری سه ماهه و صدور حکم اعدام یک محصل و جوان ۲۳ ساله ناکالوئه شور بالیزم (خبرنگاری) دانشگاه ولایت پنج سرزبان داده و سه نوزده انتقادات شدید در مورد این حکم دادگاه به مطبوعات و سایت های اینترنتی ارایه و نشر می گردند و مردم به جانبداری وی تطاولات را در هر گوشه و کنار و شهرهای بزرگ کشور براه انداخته و ادامه میدهند.

ولی از جانب مقامات مسئول دولتی هیچ نوع کمالش جدی پیرامون قضیه پرویز کافوش به مشاهده نمی رسد.

نبا بر همین رابط و مناسبت، من نیز درین باب چند اعتراض و انتقاداتم را با در نظر داشت سطح سواد و ذهانت جا مواخیزی کرده، عام بهم، بسیط و ساده اظهار نموده و می نویسم. هر چند نویسندگان آگاه و ادبای گرامی قبلاً بروی سایت های وزین اینترنتی تمقاید، تجلیس و انتقاداتی شانرا در بابت آن دانش آموز بسیار پر محتوا و جاح برشته تحریر در آورده اند تا بنهم این جانب به تأیید اظهارات شان بعضی نکات ناگفته را درین نوشته خود طرح نموده و اضافاتی کنم.

در یکی از عاده های قوانین اساسی کشور چنین نتیجه گیری دستگیر میگردد: که اگر شخصی محکوم و مجرم به جرمیست، مجرم برای ردگناه و دفاعیه خویش حق دارد در موجودیت کیف وکیل دعوا از حکومت خود دفاع و اعتراض نماید. همچنانکه به محاکمه ابتدائیه دعوی جانبین لاینحلی ماند در آن صورت دوسه محکوم به قضا عالی تر یعنی ستره محاکمه برای تحقیق و غور بیشتر فرستاده می شود.

اگر قضاوت فوق نیز به حل قضیه محکوم نایل و قادر نگردد، پس زمین جمهور کشور، جمهور، تکلف و مسئول است تا قضیه و صدور حکم اعدام را قضاوت و داریسی نموده و حکم نهائی خویش را صادر نماید.

چنانچه اگر نظر و نگاهمی به تاریخ اسلام بیغلیم، در زمان خلفای راشدین و نیز در عهد و دوره اموی و عباسیه داشتن وکیل دعوا و یا مدافع برای محکوم و شخص مجرم به جرم محمول در فرج بوده است حتی به شکل علنی اظهار و رای مردم در مجالس و محاکمات به تسبیح قاضی میرسد و سپس قاضی بعد از غور و تحقیق، فیصله نهائی خویش را چه مثبت و یا منفی در حق وی صادر می کرد.

در همین عرصه حاضر نیز در خیلی محاکم اسلامی همز و هموار ما از همجو طرزها و روش محاکمات اسیری میگردد.

برگردیم به جریان حکومت سری پرویز کافوش که دادگاه ابتدائیه ولایت پنج شخص را بدون داشتن وکیل مدافع و وضاحت اثبات جرم یعنی کوز فترا داده و محکوم به اعدام می نماید. همچو قضاوت و حکم غیر عادلانه و عمارای از انصاف است و مینوع جبروت هم در حق کارکنان بیشتر.

خداوند (زج) در قرآن مجید می فرماید : (لا اکره فی الدین) ، ترجمه این کلام خدا چنین تفهیم می گردد : در دین اسلام جبر جایز نیست .
 ازین حرکت جا بماند یعنی صدور حکم اعدام تعزین و بوی تبعیض ، تعصب و تنگ نظری به مشاهده و مشام می رسد . بایست به آقای قاضی متخلص به محمد چید نکته خردی توضیح و خاطر نشان گردد .

(۱) دانش آموزان مکتوبه های تاریخ ، ادب ، حقوق و خبر نگاری موضوعه که در بهلولی سایر رشته های درسی ، مضامین و نوشته های دیگران را هم پیرایون تاریخ ادیان و اشخاص مذاهب جز دروس و تحقیقات علمی و اکادمیک خود داشته باشند و اگر دانشجو برای ازدیاد معلومات و دانش های فزاید خویش از صفحات انترنیتی استفاده نماید ، حق مسلم اوست که در باب آن قتال و یا حضور جریمت را با استادان و همصنفی های خویش برآورد تا به کشف حقایق بیشتر و تعامیه مختلف و فتقناده سایرین نیز آگاهی و دانش حاصل کند . بناً او درین عمل خویش هیچ نوع حرکت مغنی و یا ضد قانون را انجام نداده است که محکوم به کفر و اعدام گردد .

قابل تذکره و یاد آور نیست که خداوند (زج) به حضرت پیغمبر وحی نازل می کند و این پیغام را می فرستد « طلب العلم فریضاً لکل و الجمونه » یعنی طلب علم برزن و مرد مؤمن فرض است همچنین حضرت محمد (ص) رسول الله چنین فرمود : علم را بدست بیار که اگر در چین هم باشد .
 کتب سخن عالمانه و عارفانه حضرت علی (رض) خلیفه چهارم مسلمین اینطور اظهار می شود :
 اولاد خود را مطابق شرایط زمان و مکان پرورش و علم بیاموزانید
 از پیغمبر رسول خدا نقل کرده اند « اطلبوا العلم من المهد الی الی اللحد »
 در طلب علم باش از گهواره تا لبه گور .

مثال های زیاد در مورد آموزش علم و دانش در احادیث پیغمبر و فرموده های خداوندی وجود دارد که درین چند کلام فوق ، مشت نمونه خروار است

همچنان علما ، شوا و دانشمندان ما در طول تاریخ پیرایون فرارفتن دانش نه تنها به تشویق و توصیه های دینی و مذهبی تکیه می نمایند بلکه آگاهی ها و تجارب علمی خود را به زبان شعر ، نثر و تحریرات پرچمتوا نوشته اند که ذکر آن صحر درین بحث به رازا می کشد .

(۲) نکته درمی مواج میگردد به مشرانو جرگه
صلح قانون اساسی کشور و تو این مدنی جهان مشرانو جرگه حق مدافع به امور قوای عدلیه
و قضائیه را ندارد، همچو وظایف کارهای چارنوال، توه قضائیه در ریاست جمهوری

مملکت می باشد. در عاقل تمدن جهان اگر رهبر و یا شریک ارگان، اشتباه عظیم و نابخشودنی را
ارتکب می گردد و حکم بر یک انسان و شهروند کشورش را تأیید و تصدیق می کند و بعداً
آن حکم را اشتباه تشخیصی پنداشته و طرفه رفته و سکوت می نماید این عمل کرد مصروف
نزد ملت قابل قبول و پوزش نیست. در آنوقت ملت و دولت حق دارند که استغفار
آن مقام را از وی تقاضا نمایند و یا اینکه خودش بعد از بیداری وجدان، احساس ندامت
نموده و بنا بر کبر و کجوت سن و تحلیل ضعیف از عهده و سخن خویش سبک دوش می گردد و بقیه
عمر در ایام حیات را برای استراحت دماغی و جسمی بدون سروصدا بخانه خویش تشریف می بزند
از بیک دست و دماغان خود را آنچون یک محصل بیگانه آورده و کله دار سازند.

و یا اینکه بزرگی، مشری و بیماری نمایند و مشرانو در آخرین لحظات عمر، حقانیت یک
عمل انسانی، مسلمانی و خیرخواهانه خویش را به ملت خود و جهانیان به اثبات رسانند و
آن این است که جدی در صدد آزادی و رهایی بدون قید و شرط آن جوانک می تجرب
و مسیر برآیند تا باشد با این عمل کرد خویش مقام با احترام و ارجمند را کسب و تحصیل نماید
علاوه بر آن منجبت یک بزرگ (مشر) و عالم دین و شخصیت خیرخواه به سایر
شکلات و حضرات جامعه امروزی افتادن بپیدا زیند چنانچه ^{توضیح} می شود: ~~بدان~~
با آنانید در راه صلح و مصالحت علی همواره سرور کار دارید. به سران و رهبران ایشان بگویید
و این امر را خاطر نشان کنید که در مذهب مسلمانان خود کشتی حرام است و این در مصالحت به
سبب خود جان و نفس عطا فرموده، و او است که در بازگشتش آن نفس موجودش مختار و قادر است
برای شهادت در دین اسلام حکام و موقرات وجود دارد نه اینکه از عواطف، احساسات
و ایمان محصور تا یک جوان سزا استفاده بخزده و با خوردن و تریاق تریاک بعد از ششمین شوی
مسنزی قوی را به قتل گاه بفرستند و با انتشارش عامل کشتار مردم عادی و بیگناهان را متکلب گردند.

آیامی توان این حرکت نامردانه و حیوانانه افتخارکننده را شهادت محسوب کرد و
جایش را بان حورائید مجسم نموده اید، بهشت و جنت پنداشت؟
چرا اید، رهبر و یا ملائیکه آن جوان را به همچو نوع شهادت و افتخار تشویق
و ترغیب می نماید، خودش از وی پیشی نمی جوید که در نتیجه افتخار شهادت نصیب وی
گردد؟

وای بر حال ما که به عمیق فکر، ریا و فریب خود گرفتاریم که دور از رسومات،
واج، عنفات و فرهنگ مردم این سرزمین می باشد. همچنان این حرکت ضد توایه
و قوانین مخترنه ملیت پشتون محسوب می آید.

آیا در آن محامد چه مردانگی، شهادت، بیعت و وطن پرستی نهفته است که مرد اجنبی
و بیگانه ای را در بدل پول راه می کنند ولی هموطن خود را سربز بزنند، پس توکر منشی و ذلت
خود را به صورت مثبت نگه اند؟

۳ :- سوم، این نکته مخاطب به وایان، حاکمان، سران، دولتمندان و اشخاص بانفوذ

ساحات شمال کشور می باشد :
سرزمین کهن بلخ اقطارات باشکوه و مقام والای را در مسیر زمان و تاریخ از خود
جدا کرده است. زادگاه حولانای بلخی، ابن سینا، رابعه، رخشانه بانوی اسکندر کبیر
و سایر علمای نامی، شوا و ادبای شهیر را در دامن علم و معرفتش پرورانیده است. از راه
زاد و زیارت شریف حقوت علی (رض) خلیفه چهارم اسلام را در آغوش مقدس خود جاها
دارد و بنایه درین زمین پاک خونریزی و اعمال کشتار صورت گیرد.

چنانچه از آقایان و جنابان استاد عطا والی بلخ و سایر مسئولین و افراد پرنفوذ قومی
تقاضا میگردد که در حقیقت محصل مائولته و یاد دانشنده جدی اکتفا و توجه نموده و درین
امر دیکورات بودن خویش را با سبک و شیوه انسانی و عقلی تثبیت نمایند و بدون
تنبه و شرط هیچ زودتر این جوان را از زندان و اسارت رها و آزاد سازند و
نام نیک از خود بیادگار بگذارند.

در همین محو حاضر و در گذشته نه چندان دور، خون های خیلی بیگانه بنام فذهب در این سوزمین مقدس ریخته شده اند حتی از قتل عام صفی زن و مرد پیر هم

در ریخ نه ورزیده اند
چنانچه خاطرات دردناک و ذلالتش هیچ صفات خوین تاریخ وطن است و اکثریت مردم واقعیت، حقایق و حوادث تلخ را هنوز فراموش نکرده اند. مسئولین و عاملین آن فاجعه های اسفناک و اندوه آور را خوب درک نمی شناسند.

ضرب المثل عامیانه داریم که می گویند: نیمه ملاحظه ایمان و نیمه دیگر خطر جان! آن عمده نیمه ملایان که بحیث قاضی صاحبان در دارگاه و محاکمات و ظالیف احمقانه و کدلیه را به عهده دارند همچو حرکت ایشان نه تنها فاجعه برای تضعیف این مسلمین است بلکه خیانت، بدنامی و اجالت با بدین راجح می شوند و چهره زشت، وحشت بار و نامحتمل از فذهب معتدل بین مین اسلام را بجهانینان به نمایش میگذرانند که در انتها و حقیقت، عمل کر شان نه تنها دشمنی به دین بلکه خدشه دار ساختن مذهب مسلمانان می

باشد.
امروزه بیشتر مسلمانان دنیا و وطن ما افغانستان بیرون عقاید و فذهب سنی حنفی و شیعه اند و یک توده خیلی کم و محدود از مردم ما طریقه های دینی، عقیداتی، سنتی و قبیله ای را پذیرفته اند و لذا نباید محکومان و منتهمان از جانب قضات و دینی محاکمه گردند.
چرا قاضی در دهه های نون گرامی ما وقت گران بهای خویش را به سایر موضوعات احمقانه و پرازدن اجتماعی معطوف نمی دارند تا مصدر خدمت و نام نیک گردند.

چرا عاملین فاجعه ذلالتش بخلان که منجر به قتل و شهادت اطفال محروم طلب و بهشت لوز از ولکلی شورای ملی شد تا بحال دستگیر نگردیده اند آیا آن حادثه مدحش غیر انسانی به یاد خزانوشی سپرده شده است؟

چرا آن همه قهر و کورگی دست جمعی و قتل گاه های زندان بطرفی به دعو احمد دوره های بهریت و دخت را از خاطره های محومی سازند و بر فاجعه خطای اطلاق می کنند؟

چرا تا بحال یکی از جنایتکاران جنگی، خطاکاران، جباران، تجار و دلالان دین، غاصبین املاک و اموال مردم محاکمه نگردیده اند و هنوز هم با وجود آن‌های مرده خویش محرز فروشی می نمایند و از کرده های و اعمال ناشایسته غیر انسانی و ضد بشری خود به نوع بی شرمانه دفاع می نمایند؟
چرا فریاد اجساد انسان‌های زنده که مانند بره‌های گوسفند در بین کانتینرهای داغ کباب و بریان گردیدند، گوشش نشنوا ندارند و چراغ آزاد در دستگاه دولت، جاه، مقام و رتبه دلخواه شانرا دارند؟

چرا ملزمان شناخته شده و محکوم به جرم با پرداخت زر و واسطه از زندان‌های آزاد در گامی گردند و یا آنان خوار داده می شود؟

چرا بجای کشت تریاک، پرورشه‌های بانمادی چون انار، زعفران، زیتون، پسته و سایر میوه‌جات و سبزیجات مفیده مانند کچالو که رفع گرسنگی نماید، تشویق و ترغیب نمی شود؟
داین هم دریاچه‌ها و رودهای خودشان که از کوه‌های سربه فلک سرزیر می‌گردند، مهار و تسخیر نمی گردند تا می توانستیم از آب و انرژی تولیدی آن‌ها، زراعت کشور را انکشاف داده و خودگنهای گردیدیم نه اینکه صادرات محالک همچوار محرف بازارهای ماباره؟
چرا ملک‌های جهانی تولید کننده در الحریف و صل می‌گردند و ملت هنوز در فقر، گرسنگی، سرما و بیخانگی دست به‌گریبان است؟

یگانه توفیق و کامیابی که ازین دیوارهای نیمه پاره‌ها ملک نصیب ملت آردید، همان آزادی بیاد و تقاریر است و بنا بر عفت و اشتیاق دولت به خاطر حواصی باشد. ولی آن‌ها نیک در تلاش اند تا این دست آورد ملت که عبارت از استقلال قلم و آزادی اندیشه و سخن است، خربه زنند پس متیقن باشند، اگر یک قلم را سوزیند چطور میلیون‌ها قلمان سایر نویسندگان را کزورهای شان بُرنده و تیزتر از تیغه شمشیر دیکتاتوری و استبدادی تان است، سوزد و قطع کرد؟
و چطور می‌توانید با این هم انکشاف و پیشرفت وسایل برقی و کمپیوتر در جهان و علم حافر جلو قلم‌زنان آگاه که پاره از روی جنایات می‌کشند، گرفت؟ در آخر کلام بازنده میدان خواهید بود و بس.

چرا از جانب ریاست جمهوری مقام و چوکی وزارت مطبوعات و فرهنگ به اهل کار و بیایک
 متخصص فرهنگ و انداز نگار دیده است که سرزشت فرهنگ عالی و کهن کشور ما را متعصبان
 ، ناآنگهان و نااهلان به بازی گرفته اند ؟

در خاتمه بحث ، سخن ، نظر و پیشنهاد را پیرامون موضوع حجاب بر انگیز واژه های
 زبانی که درین اواخر از مباحثات عمده مطبوعات است ، مطرح می نمایم و تلاش میگرد
 تا یک راه حل منصفانه و عادلانه بین ملیت های و زبان های همین مایک تعامل
 فکری و منطقی بمیان آید و خدمت باشد برای اتحاد ، صلح و همزیستی مسالمت آمیز
 در جوار همدیگر !

اکثریت فارسی و پشتو شنان رشته ادبیات و زبان های شرقی ، فارسی دری ،
 فارسی و فارسی تاجیکی را زبان واحدی شناسند فقط در گویش و لهجه به
 مناطق مختلف جغرافیایی از هم متفاوت بوده و فرق میکنند ولی در نوشتار چون
 زبان آلمانی ، اطریشی و سویسی یکسان و شبیه تحریری گردد به همین طور به زبان
 انگلیسی نیز شمالی داریم .

آنگهان و زبان شناسان ، زبان فارسی و پشتو را دو شاخه یک درخت می
 دانند . این درخت عبارتست از زبان سانسکریت که مادر زبان های قدیم
 اقوام آریائیست و از جمله دو نوزادش یعنی فارسی را دختر بزرگ و زبان پشتو
 را خواهر کوچکش تصور میکنند ولی هر دو زبان به دسته های زبان های هندوگرمان
 محسوب و شمرده می شوند .

مقاسمانه بنا بر عوامل مختلف در سیر زبان ، زبان پشتو نتوانست قیامت با
 زبان فارسی تکامل و انکشاف نماید . نحو پیشرفتش بعضی بوده و در همان سطح
 و ذهنت قبیلوی باقی مانده . حتی زبان ابرهی یازده قوم گشته بنی اسرائیل
 که در مناطق کره های سیلمان مسکن گزین گردیدند ، زبان ایشان در زبان
 پشتو منحل گردید فقط بعضی کلمات ، واژه ها و اسمای ابرهی در سومات آنان در
 مناطق لندی کوتل ، سنوار و آفریدی هنوز به سماع و شنایده می رسد . همین طور
 زبان یونانی نیز در فارسی منحل شد بعضی واژه ها چون باختر از همان
 لفظ یونانیست اما کلمات عربی در هر دو زبان به کثرت وجود دارد .
 برای پاکسازی هر دو زبان از واژه های عربی وقت و زبان زیاد را احذرت

، کادیت بس شکل ولی ممکن. و این وظیفه دانشمندان است که بر عفا و پاکیزگی خود و زبان سعی و تلاش نمایند

بطور مثال زبان اردو که در هند و پاکستان تکلم میگردد، قدمت بیش ندارد اصلاً اردو لفظ و کلمه ترکی می باشد که معنی عسکر را دارد و در عهد آخرین پادشاه مغلیه که دهلی در محاصره انگلیس بود، بین عساکر و مدافعین دهلی رشد کرد. چنانچه زبان اردو مخلوط و ترکیب است از زبان های هندی، فارسی، پشتو و عربی!

اما نسبت به زبان پشتو در آن مناطق به سرعت نمو و انکشاف کرد. برای رفع اختلافات و تفاهات بیشتر، ریاست مستقل بنام دارالترجمه و تألیف مانند حدسال قبل تأسیس گردد. درین ریاست نویسندگان، دانشمندان و ادیبانی هر دو زبان سعی و کوشش بخرج دهند تا آثار و تحریرات یکدیگر را ترجمه نمایند فارسی دانان نوشته و تحریرات شانرا با ~~پشتو~~ ~~فارسی~~ همکاری و مساعدت ادیبانی پشتون، به پشتو گردانند و برعکس آن ها نیز مواد علمی خود را بفارسی ترجمه نمایند که البته این حرکت خیلی صادقانه، بی آلاشانه و بدون تبعیض در عمل پیاده شود. جانبین متعهدانه برای صلح، ترقی و تعالی و سعادت کشور دست دوستی خود را با همیخت و محبت بفرشاند و پیش گام گردند

تفاهات و نزدیکی ادبا و دانشمندان هر دو زبان نقش عمده و بارز در رفع اختلافات ملیت ها خواهد بود.

در نصاب تعلیمی به مناطق پشتون نشین استعمال عنوان های پوهنتون، پوهنمؤ و محصل و آموزش زبان فارسی بحیث زبان دومی شرط است. و محکوماً در مناطق فارسی زبانان استفاده از واژه های دانشگاه، دانشکده، دانشجو یا دانش آموز، حق مسلم تاجیکان می باشد

در ساحت شمال کشور و مناطق ازبکان و ترکمن زمین، ازبک ها و ترکمنان در انتخاب زبان دومی خویش، فارسی و یا پشتو خود مختارند ولی آموزش کلی ازین دو زبان با برای تفاهات جانبین لازم و ضروریست.

چون افغانستان کشور چندین ملیتی می باشد. حقوق تمام شهروندان و ساکنین این مملکت لغو به قانون اساسی آن یکسان و برابر تعیین گردیده است.

پس در مورد سرود ملی نیز تجدید نظر صورت گیرد و بهترین راه دروش اصولی
 و انسانی که مورد قبول همه جوانب و ملیت ها باشد خواندن ترانه از
 یک زبان در آن حذف گردد و در عوض فقط به شکل نغمه و یا مارچ دلنشین
 نواخته شود که ضمیمه منطقی ، عادلانه و مفید خواهد بود .

و سلام و برکات

محمد نجفی